



کلاف

ضمیمه نوجوان

شماره ۹۵ | ۱۸ فروردین ۱۴۰۱

نوجوان
بازار



مهبیار
گل محمدی



رمضان

برای ما که ۱۳ روز عید را رفته بودیم خانه اعضای محترم فامیل و از ظرف آجیل ها پسته هایش را سوا کرده بودیم و خورده بودیم و بعد برای رد گم کنی چند پوست تخمه هم کنار پوست پسته ها گذاشته بودیم یا تا حواس میزبان پرت می شد یک موز از ظرف میوه ها برمی داشتیم، کمی سخت بود، سخت بود برویم مهمانی خدا؛ خدایی که اصولاً آن قدر اهل تجمل و مصرف گرایی نیست که از اذان صبح تا اذان مغرب خبری از چایی و شیرینی نیست اما خب بعدش حسابی می شود دلی از عزا در آورد. مهمانی اگر بروید پیش خدایک سری کارها هم نمی شود کرد. مثل حرف زدن در مورد دختر زهرا خانم که خواستگار ندارد یا پسر مریم خانم که بیکار است. از این حرف ها که بزنیم خدا با کنترل کانال تلویزیون را عوض می کند و می گوید: «دیگه چه خبر!» به این معنی که کافی است. اما با همه اینها عیدی های خدا درجه یک است. هرچه بخواهی از توی کمدش برایت می آورد که همین عیدی تمام سختی های این مهمانی را برایت شیرین می کند.

قرن جدید

یک خبر خوب! ما دیگر معروف شدیم. آنقدر معروف که بیایند اسم مان را بنویسند انتهای کتاب فارسی های مدرسه. بعد داوطلبان کنکور راه ۱۵ مجبور باشند تمام زندگی ما را حفظ کنند تا بلکه بتوانند یک تست بزنند. آن هم به شرط این که حواس شان باشد که ما



مفاخر قرن ۱۴ و ۱۵ هستیم و نه هیچ قرن دیگری. ما انسان های دو قرنی. مثل فردوسی و خیام و مولوی و چند نفر دیگر نام هایمان همیشه در ذهن ها خواهد ماند. حداقل برای پشت کنکوری ها که صدق می کند. این وسط هم باید چند اثر ماندگار از خودمان به جا بگذاریم که آن هم کاری ندارد. بالاخره طی این دو قرن چند ساعتی وقت پیدا می شود که یک اثر تولید کنیم. بعد هم باید بدیم از صورت مان یک مجسمه بسازند که شبیه به خودمان باشد نه مثل آقا هوشنگ، بقال محل وقتی ارزش نسبی می خواهند. به هر حال ممکن است روزی مجسمه ما را وسط میدانی بگذارند. باید خوش تیپ باشیم تا وقتی که نوه ها و نتیجه هایمان مجسمه پدر بزرگ شان را می بینند، کیف کنند.

هایی برای شروع دوباره رفته ایم

سرخس خط



دوباره برای ایران رقم خورد؛ شروعی که سال ۹۰، سعید خلاصه که قرن جدید علاوه بر جنگ نرم و سخت، قرار شد برویج نوی این جام جهانی هم ناداورد، داور شود و بازی های تدارکاتی مان بوس هستیم. دوباره از خاکستر خودمان بلند می شویم و شروع می کنیم.

دهه نودی ها

در شرایطی که هنوز خیلی ها از این که یک دهه هشتادی را بینند، تعجب می کنند و می گویند: «شما گودزیلا ها کی بزرگ شدید؟!» باید اضافه کنم که حالا دیگر دهه نودی ها هم کم کم دارند نوجوان می شوند و ما باید کمی جمع و جور تر بایستیم تا آنها هم جا بشوند. البته که دهه هشتادی ها خط مقدم بودند و هنوز هم هستند و باید یکی یکی در راه شناخت نوجوانان قربانی شوند. یکی باید برود سراغ حرف های فامیل در مورد معدلی که امسال گرفته، یکی دیگر باید بیفتد به جان انواع برچسب زنی ها و گروهی هم باید برود نرم افزار طرز فکر خانواده ها را آپدیت کند و صدها مشکل دیگر. هر چند دهه هشتادی ها از پیشش برمی آیند، می شوند قهرمانان مسیر هموار کن دهه نودی ها. نوجوانان دهه نودی که هنوز تمام و کمال نرسیده اند و میوه کال حساب می شوند، شیوه زندگی عجیبی دارند. بیشتر علاقه مند به مدیریت از زیر پتو با کمک دنیای مجازی هستند و کارهایشان را با چند کلیک مختصر و مفید جلو می برند. فی الحال زحمت کارهای حضوری هم بردوش والدین و برادر و خواهر بزرگ ترشان است که مغلوب زبان عجیب و متاورسی این دهه شده اند.



شنبه

بیشرفتی در زندگی قسمتی از بشریت اتفاق نمی افتاد. مثلاً شما نه از شنبه با هم دیگر درس بخوانند، الان همه جا تاریک بود. یا صبح شنبه نمی رفتند برای اختراع شان که بعدها به هواپیما، پیچ و مهره بخرند الان باید با شتر و اسب مسافرت می کردیم. خداداد عزیزی خودمان اگر با رفقاییش قرار نمی گذاشت که از روند ورزش کنند، ما دیگر جام جهانی نمی رفتیم. اما یک جام شانس بودیم! این که آقای رضا زاده رژیمش را از شنبه شروع و پشت گوشش انداخت و آنقدر دیزی مشتی و غذای چرب بل خورد تا آخر سر برود المپیک و برایمان مدال بیاورد. البته به برعکس خیلی از آدم های پزیده با بولت ژورنال، شروع کردن هایش برایش از درگیر تقویم بودن، مهم تر بوده است؛ هم نیست! همین طوری که رکورد جهان را جابه جا نکرده.